**ترجمه تفسير الميزان    ج‏10    190**

[وعده خداوند به نجات دادن مؤمنين از امت اسلام، همانطور كه پيامبران و مؤمنين از امم گذشته را نجات داد]

و اما اينكه فرمود:" كَذلِكَ حَقًّا عَلَيْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ" (با در نظر گرفتن حرف" كاف" تشبيه، كه در اول آن آمده) معنايش اينست كه: همانطور كه همواره رسولان و ايمان آورندگان از امتهاى گذشته را هنگام نزول عذاب نجات داده‏ايم، همچنين نجات دادن مؤمنين به وسيله تو نيز حقى است بر عهده ما. پس جمله‏" حَقًّا عَلَيْنا" مفعول مطلقى است كه در جاى فعل حذف شده‏اش نشسته، و تقدير كلام" حق ذلك علينا حقا" است. و حرف" ال" در كلمه" المؤمنين" الف و لام عهد است، كه معنايش مؤمنين معهود مى‏باشد، يعنى مؤمنين اين امت.

اين جمله بيانگر وعده جميلى است به رسول خدا (ص) و به مؤمنين از اين امت، كه خداى تعالى آنان را نجات خواهد داد.

و بعيد نيست از اينكه در اين جمله نام رسول خدا (ص) را نياورده و تنها فرموده:" مؤمنين را نجات مى‏دهيم"، با اينكه در مورد امتهاى سابق، رسولان را با مؤمنين ذكر كرده بود، استفاده شود كه رسول خدا (ص) اين نجات موعود را درك نمى‏كند، و خداى تعالى بعد از رحلت آن جناب، مؤمنين امتش را نجات مى‏دهد، هم چنان كه از تكرار شدن مضمونى چون:" فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنا يُرْجَعُونَ"[[1]](#footnote-1) همين معنا به ذهن آدمى درآيد.

ترجمه تفسير الميزان، ج‏10، ص: 191

بحث روايتى [ (رواياتى در ذيل آيه:" فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍ‏ ..." قَوْمَ يُونُسَ ...)]

در تفسير عياشى از محمد بن سعيد اسدى‏[[2]](#footnote-2) روايت كرده كه موسى بن محمد بن رضا به وى خبر داده كه يحيى بن اكثم نامه‏اى به وى نوشت تا در آن نامه از وى سؤالهايى كند، و پرسيده: در آيه‏" فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ" روى سخن با كيست؟ اگر با رسول خدا (ص) باشد لازمه‏اش اين مى‏شود كه آن جناب به آنچه به او نازل شده شك داشته باشد و اگر روى سخن با غير آن جناب باشد لازمه‏اش اينست كه قرآن بر غير آن جناب نازل شده باشد.

موسى مى‏گويد: من اين سؤال را از برادرم (على بن محمد هادى ع) كردم، فرمود: اما اينكه فرموده:" فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ" مخاطب در آن، رسول خدا (ص) است، ولى آن جناب نسبت به آنچه به وى وحى شده بود شك و ترديد نداشت، و ليكن از آنجا كه جاهلان مى‏پرسيدند چطور شد كه خدا فرشته‏اى به سوى ما مبعوث نكرد و چگونه فردى مبعوث كرده كه در بى نياز نبودن از خوردن و نوشيدن و راه رفتن در بازارها مثل همه مردم است لذا خداى سبحان به پيامبرش وحى كرد (كه اگر ادله تو براى آنان قانع كننده و مؤثر واقع نشد، اين دليل را برايشان بياور) كه نخست اهل كتاب را نزد خود و ايشان حاضر سازى، و در پيش روى اين جاهلان از اهل كتاب بپرسى مگر پيامبران شما غير بشر بودند؟ و مگر غذا نمى‏خوردند و نوشيدنى نمى‏نوشيدند؟ و مگر در بازارها قدم نمى‏زدند؟! (وقتى همه گفتند: آرى، پيامبران ما همه از جنس بشر بودند و همه اين لوازم بشرى را داشتند، آن وقت به ايشان بگو) خوب، پيغمبر شما هم فردى مانند آن پيامبران است، و من نيز مثل آنها هستم.

پس، اگر در اين آيه فرموده:" اگر تو در شك هستى" با اينكه آن جناب شكى نداشته، خواسته است از ديدگاه جاهلان مردد سخن گفته باشد، هم چنان كه در آيه شريفه،" فَقُلْ تَعالَوْا نَدْعُ أَبْناءَنا وَ أَبْناءَكُمْ وَ نِساءَنا وَ نِساءَكُمْ وَ أَنْفُسَنا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكاذِبِينَ"[[3]](#footnote-3)، با اينكه خداى تعالى مى‏داند رسول گرامى‏اش دروغ نمى‏گويد، و رسالت او را

ترجمه تفسير الميزان، ج‏10، ص: 192

مى‏رساند، مع ذلك آن جناب را مانند طايفه مقابلش جايز الخطاء قلمداد كرده تا در مخاصمه، رعايت انصاف را كرده باشد و گرنه هم خدا مى‏دانست كه رسول اللَّه (ص) دروغ نمى‏گويد و هم آن جناب مى‏دانست كه راستگو است، چيزى كه هست خواست تا در مقام احتجاج رعايت انصاف را كرده باشد.[[4]](#footnote-4) مؤلف: شيخ صدوق- قدس سره- اين روايت را در كتابش‏[[5]](#footnote-5) به سند خود از موسى بن محمد بن على نقل كرده و برگشت آن به همان روايتى است كه نقل كرديم. و در بعضى‏[[6]](#footnote-6) از روايات آمده كه: اين آيه شريفه در شب معراج نازل شد و در آن، رسول خدا (ص) مامور شد تا از ارواح انبياء (ع) از اين معنا سؤال كند، و همين انبياء مورد نظر آيه‏" الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ" بوده‏اند. همين وجه از زهرى نيز روايت شده، و ليكن اين روايت به خوبى و بطور روشن با لفظ آيه انطباق ندارد.

و در الدر المنثور است كه عبد الرزاق و ابن جرير از قتاده روايت كرده كه در تفسير اين آيه گفته است: براى ما اينطور نقل كردند كه رسول خدا (ص) گفته است: من نه شك دارم و نه مى‏پرسم‏[[7]](#footnote-7).

و در تفسير عياشى از معمر روايت آورده كه گفت: امام ابو الحسن الرضا (ع) فرمود: يونس از طرف خداى تعالى ماموريتهايى داشت كه همه را به قومش رسانيد، تا در آخر، نشانيهاى عذاب هويدا گشت، پس مردم بين خود و اطفالشان و بين حيوانات و بچه‏هايشان جدايى انداختند، آن گاه به درگاه خداى- عز و جل- تضرع و زارى كردند، و خدا هم عذاب را از آنان برداشت ...[[8]](#footnote-8).

مؤلف: داستان يونس و قومش- ان شاء اللَّه- بزودى در تفسير بعضى از آياتى كه متعرض جزئيات داستان او است، مى‏آيد.

و در الدر المنثور است كه ابن ابى حاتم و لالكائى- در كتاب السنة- از على بن‏

ترجمه تفسير الميزان، ج‏10، ص: 193

ابى طالب (ع) روايت كرده‏اند كه فرمود: بر حذر بودن مقدرات (قضا و قدر) را بر نمى‏گرداند، ولى دعا مقدرات را بر مى‏گرداند و اين مطلب در قرآن كريم آمده آنجا كه مى‏فرمايد:" إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ ..."[[9]](#footnote-9) مؤلف: صاحب الدر المنثور روايت ديگرى در همين معنا از ابن النجار از عايشه از رسول خدا (ص) نقل كرده است‏[[10]](#footnote-10).

و در كافى‏[[11]](#footnote-11) و بصائر[[12]](#footnote-12) با ذكر سند از ابى بصير از امام صادق (ع) روايت شده كه فرمود:" رجس" عبارت است از شك و ما ابدا در دين خود شك نمى‏كنيم.[[13]](#footnote-13)

1. ( 1) يا بعضى از وعده‏هاى خود را در حال زندگيت به تو نشان مى‏دهيم، و يا قبل از آن تو را از دنيا مى‏بريم، پس همه به سوى ما بر مى‏گردند. [↑](#footnote-ref-1)
2. ( 1) در تفسير عياشى، ج 2، ص 128، به جاى" محمد بن سعيد اسدى"" محمد بن سعيد الازدى" مى‏باشد. [↑](#footnote-ref-2)
3. ( 2) بگو بياييد ما فرزندان و زنان و نفس‏هاى خود را بخوانيم، و شما فرزندان و زنان و نفس‏هايتان را بخوانيد آن گاه لعنت خدا را عليه آن طايفه كه از بين ما و شما دروغگو است درخواست كنيم." سوره آل عمران، آيه 61" [↑](#footnote-ref-3)
4. ( 1) تفسير عياشى، ج 2، ص 128. [↑](#footnote-ref-4)
5. ( 2) معانى الاخبار، علل الشرائع، ط بيروت، ص 129. [↑](#footnote-ref-5)
6. ( 3) تفسير قمى، ج 1 ص 317، تفسير عياشى، ج 2 ص 128. [↑](#footnote-ref-6)
7. ( 4) الدر المنثور، ج 3، ص 317. [↑](#footnote-ref-7)
8. ( 5) تفسير عياشى، ج 2، ص 137. [↑](#footnote-ref-8)
9. ( 1) الدر المنثور، ج 3، ص 317. [↑](#footnote-ref-9)
10. ( 2) الدر المنثور، ج 3، ص 318. [↑](#footnote-ref-10)
11. ( 3) كافى، ج 1، ص 288، ح 1. [↑](#footnote-ref-11)
12. ( 4) بصائر، معانى الاخبار، ص 138،( معنى الرجس) [↑](#footnote-ref-12)
13. طباطبايى، محمدحسين، ترجمه تفسير الميزان، 20جلد، جامعه مدرسين حوزه علميه قم، دفتر انتشارات اسلامى - ايران - قم، چاپ: 5، 1374 ه.ش. [↑](#footnote-ref-13)